پدر شهید مدافع حرم ابوالفضل راه‌چمنی در گفت‌وگو با «جوان» از ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی فرزندش می‌گوید

قرآن مسیر شهادت را به ابوالفضل نشان داد

■ احمد محمدتبریزی

ابوالفضل راه‌چمنی فروردین امسال به جمع شهیدان مدافع حرم پیوست. راه‌چمنی از مربیان نمونه طرح صالحین و عضو فعال پایگاه شهید آوینی حوزه ۳ سیدالشهدا(ع) ناحیه مقاومت بسیج شهرستان پاکدشت بود که در دفاع از حرم اهل‌بیت و در مبارزه با تروریست‌های تکفیری به درجه رفیع شهادت نائل آمد. شهید متولد ۱۳۶۴ و متأهل بود. پدر شهید، علی‌اکبر راه‌چمنی در گفت‌وگو با «جوان» از ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی فرزندش می‌گوید.

شهدای مدافع حرم تربیت یافته دامان خانواده‌ای هستند که آنها را به سعادت شهادت رساندند، شما به عنوان پدر شهید چه کاری برای بالا بردن اطلاعات معنوی و اعتقادی پسرتان انجام دادید؟

از بدو تولد آقا ابوالفضل، مادرش تأکید بسیاری داشت که بدون وضو به نوزاد شیر ندهد. خیلی روی این مسئله مقید بود. زندگی شهید از بدو تولد اینگونه آغاز شد. از بچگی تحت تأثیر تعالیم مادرش بزرگ شد و پا گرفت. در مدرسه هم یکی از بهترین دانش‌آموزان مدرسه بود و در رشته ریاضی رتبه دوم را در منطقه آورد. بعد از دوران تحصیل هم عضو سپاه شد و علاقه بسیار زیادی به کارش داشت. کارهای نظامی را خیلی دوست داشت. از بچگی دنبال ورزش رفت و یک کوهنورد و صخره‌نورد، چترباز و غواص واقعی بود. دوره تمام این رشته‌های ورزشی را دیده بود و حرفه‌ای ورزش می‌کرد. گاهی هم کشتی می‌گرفت. شغل من طوری بود که خیلی نمی‌توانستم در رابطه با مسائل مختلف با ابوالفضل صحبت کنم و به همین دلیل کاملاً تحت نظر مادرش رشد کرد. مادر شهید نقش بسیار زیادی در پیدا کردن مسیر زندگی شهید داشت و اینکه ابوالفضل امروز به عنوان یک شهید مدافع حرم شناخته می‌شود، حاصل زحمات مادرش است.

چند فرزند دارید؟

من شش فرزند دارم که دو دختر و چهار پسر هستند. ابوالفضل فرزند یکی مانده به آخر بود.

بحث رفتنشان به سوریه از چه زمانی پیش آمد؟

اصلاً هیچ حرفی درباره سوریه رفتنش به ما نگفته بود. هر بار که می‌خواست اعزام شود به ما می‌گفت برای رفتن به یکی از شهرهای داخلی مأموریت دارم، نگرانم نباشید. تماس هم می‌گرفت شماره تهران می‌افتاد و ما نمی‌فهمیدیم که به سوریه می‌رود. چون من ناراحتی قلبی دارم و مادرش هم خیلی سرحال نیست به همین خاطر هیچ‌وقت به ما نمی‌گفت به کجا می‌رود. من این اواخر متوجه شدم به سوریه می‌رود.

این اواخر که متوجه اعزامش شدید از دلایل رفتنش صحبت کردید؟

ابوالفضل رفت تا از حرم حضرت زینب(س) دفاع کند. خیلی بچه توداری بود. سؤال‌هایی که از او می‌پرسیدم را به سختی جواب می‌داد. خیلی راضی نبود درباره کارهایش با کسی صحبت کند. یکی از دلایلی که بی‌سروصدا می‌رفت و می‌آمد همین موضوع بود. الان تازه بعد از شهادتش فهمیدم ابوالفضل درجه‌دار بود. خیلی بی‌ریا بود و اصلاً اهل تعریف کردن از خودش نبود.

شهید چند بار اعزام شده بود؟

دفعات زیادی رفته بود. فکر می‌کنم قبل از شهادت هفت یا هشت بار اعزام شده بود.

رفتن و شهادتش برایتان سخت نبود؟

خیلی سخت بود. مگر می‌شود فرزند آدم از دست برود و سخت نباشد. البته از یک طرف هم خوشحالم پسرم در راهی قدم گذاشته که به شهادت ختم شده. در راه خیر قدم گذاشت و عاقبت به خیر هم شد. از یک طرف هم بچه‌ام است و جایش برایم خیلی خالی است.

اگر از همان اول می‌فهمیدید به سوریه می‌رود ممکن بود اجازه ندهید برود؟

نه، اجازه می‌دادم. صحبت کردن درباره ابوالفضل برایم سخت است، نمی‌دانم چرا. این اواخر به من اشاراتی می‌کرد و از من اجازه می‌گرفت و می‌رفت. منتها مادرش هیچ خبری از رفتنش نداشت. با من در تماس بود و این اواخر در جریان فعالیت‌هایش بودم.

متأهل بودند؟

بله، متأهل بود ولی فرزندی نداشت. همسرشان هم مثل خودشان یک بسیجی محکم و درجه یک است. ابوالفضل هم با صحبت‌هایش به خوبی او را آماده کرده بود.

شما پسرتان را به عنوان یکی از شهیدان مدافع حرم چگونه شناختید؟ به نظرتان چه مسائلی آقا ابوالفضل را به عنوان یک جوان دهه شصتی انقدر شاخص کرده بود؟

ابوالفضل یک ریال هم به دنیا وابسته نبود و هیچ دلبستگی‌ای به دنیا نداشت. به تعبیر دیگر برای زمین نبود و در آسمان‌ها سیر می‌کرد. پسرم حساب هر روزش را داشت و آخر هر سال خمس مالش را می‌داد. یک ریال هم خمس بدهکار نبود. ابوالفضل انس زیادی با قرآن داشت. یک قرآن جیبی داشت و حداقل پنج، شش بار آن را می‌خواند. فکر می‌کنم حافظ پنج جزء قرآن بود. گاهی به من تأکید می‌کرد که پدر چرا کم قرآن می‌خوانی، حضرت امام روزی چند جزء قرآن می‌خواند. مگر ایشان الگوی ما در زندگی نیست. به نظرم همین انس داشتن به قرآن باعث شد ابوالفضل به این درجه برسد. خیلی عاشق بود. برای رهبرش می‌مرد و خیلی ولایی بود. الان همه از بابت نبود ابوالفضل ناراحت هستند که دیگر بینمان نیست. خودم واقعاً دوستش داشتم و بچه دوست‌داشتنی‌ای بود. اخلاق آرام و خوبی داشت. خنده‌رو بود و با بچه‌ها بچگی و با بزرگ‌ترها، بزرگی می‌کرد. هیچ‌وقت به من و مادرش بی‌احترامی نکرد. پای مادرش را می‌بوسید و اگر یک روز ناراحت بودیم به خانه‌مان می‌آمد و سعی می‌کرد خوشحالمان کند. واقعاً قوت قلب من بود.

سخن پایانی.

این لطف خدا بود که ابوالفضل نسبت به بقیه همسن و سال‌هایش متفاوت باشد. مادرش زمان برادر بزرگ‌ترش مریض احوال بود و شاید هنگام شیردادن به آنها دقت نداشت، اما برای ابوالفضل همیشه با وضو شیر می‌داد. به نظر خودم شیر دادن با وضو به بچه تأثیر بسیار زیادی در رفتار و روحیات او دارد. شهید بدون وضو از خانه خارج نمی‌شد. به دوستانش هم خواندن قرآن و نماز شب را بسیار توصیه می‌کرد.

فرهنگ شهادت‌طلبی نقطه وصل نسل‌ها

■ علیرضا محمدی

حالا دور دور دهه شصتی‌ها و دهه هفتادی‌هاست که گوی و میدان را عرصه تاخت و تاز خودشان قرار بدهند و ماجرای رشادت‌ها و حماسه آفرینی‌هایشان را در گوش سنگین تاریخ نجوا کنند. حالا زمانه نسل‌های سوم و چهارم بعد از انقلاب است که نشان بدهند تا چه میزان ندای امام خمینی و خامنه‌ای کبیر در روح و جانشان ریشه دوانده و اگر میدان باشد، میدان‌داری می‌کنند! تا همین چند سال پیش، یکی از سؤالات اساسی ما از رزمندگان دوران دفاع مقدس این بود که اگر خدای نکرده جنگ دیگری صورت بگیرد، جوانان نسل حاضر چه واکنشی از خودشان نشان خواهند داد؟ پاسخ هرچه بود، حالا به عینه و در میدان «دفاع از حرم» می‌بینیم که این جوان‌ها، چیزی از اسلافشان کم ندارند و حتی در بصیرت و اخلاص، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. اما به راستی راز این حضور پرشور در چیست؟

نقطه اتصال دو نسل از جوانانی که بیش از دو دهه بینشان فاصله‌است چه می‌تواند باشد؟

شهید آوینی می‌گفت «حب حسین سرالاسرار شهداست» این حسین کیست و چه دارد که این همه دوستش دارند. گذشته از اینکه صاحب‌الامری در میان امامان شیعه است، در نام حسین رازی نهفته که تکرارش روح و جان هر مسلمان معتقدی را تسخیر می‌کند. اسم «حسین» با سرخی واژه‌ای گره خورده که در فرهنگ ما به «شهادت» تعبیر شده است. مرگی آگاهانه و از سر اختیار که بعد از واقعه عاشورا غنای خاصی یافته و حالا بعد از گذشت چندین قرن، صاحب ادبیات، تاریخ، فلسفه و حتی گونه‌ای از عرفان شده و به جرئت می‌توان گفت شوق به شهادت سینه به سینه و نسل به نسل از پدران به پسران منتقل شده است.

در واقع احساس بی‌نظیر «شهادت‌طلبی» است که نه مکان می‌شناسد و نه زمان، در شهادت شوری نهفته که شرحش امکان‌پذیر نیست. باید عمری پای جلسات سینه‌زنی محرم نشسته باشی تا درک کنی نگاه یک جوان مسلمان معتقد به حسین شهید چه می‌تواند باشد. همین روضه‌ها و هیئات بودند که نطفه سربازان انقلاب و جنگ تحمیلی را بنا نهادند و حالا و در زمانه سیاست بازی برخی سیاست‌ورزان کور که چیزی جز عناد با یکدیگر و پاشیدن بذر تفرقه در جامعه نمی‌دانند، همین ندای حسین و شور شهادت‌طلبی است که برخی از جوانان متولد دهه ۶۰ و ۷۰ را شبیه‌ترین افراد به شهدای دفاع مقدس می‌کند.

این روزها که حداقل هفته‌ای چند مورد از زندگی شهدای مدافع حرم را در صفحات پایداری منتشر می‌کنیم، به عینیه می‌بینیم و می‌شنویم که «شوق به شهادت» انگیزه اصلی جوانان کشورمان برای حضور در جبهه مقاومت اسلامی است. خصوصاً که این شهادت‌طلبی در مسیر دفاع از حرم اهل بیت آقا امام حسین(ع) است که نورعلی نور.

«فرهنگ شهادت‌طلبی» همان نقطه پیوند نسل‌ها به یکدیگر است. مسئله‌ای که همواره در میان هیجانات سیاسی و اجتماعی روزمرگه! به فراموشی سپرده می‌شود و ایضاً گسترش فرهنگ ایثار و شهادت و بسط تفکر عاشورایی که تضمینی برای حفظ نظام اسلامی است، به راحتی از حیث اهمیت و اولویت کنار گذاشته می‌شود. اگر منصف باشیم و خوب نگاه کنیم، در همین رسانه‌هایی که قرار است هر روز خوراک فکری جامعه را تأمین کنند، چند درصد از مطالب به سه اصل «ایثار، جهاد و شهادت» اختصاص دارند و چند درصد به دعواهای ناتمام سیاسی؟ صفحات اصلی به کدام حوزه اختصاص دارند و صفحات لایی به کدام؟ یا در فضای هنری، رسانه ملی و... به همین ترتیب.

به هر روی این روزها که همچنان بانگ جرس قافله شهدای مدافع حرم از هر کوی و برزنی شنیده می‌شود، بهتر درک می‌کنیم چرا امام خامنه‌ای فرمودند «امروز سخن گفتن از شهید و شهادت کمتر از خود شهادت نیست.»

گفت‌وگو

روایت دلتنگی‌های همسر شهید مدافع حرم روح‌الله کافی‌زاده در گفت و گو با «جوان»

برای پسرم دیکته می‌کنم «بابا جان داد!»

■ محبوبه قربانی

یادی کنیم از رزمندگانی که پیشقراول حمایت از کودکان سوری و دفاع از حرم اهل بیت شدند و در غربتی خاص، غریبانه به شهادت رسیدند. شهید روح‌الله کافی‌زاده از جمله طلایه‌داران شهدای مدافع حرم است که سال ۹۲ راز رفتنش را فاش نساخت تا اینکه در مرز سوریه در تماسی با خانواده آنها را باخبر کرد. شهادت مزد راز و نیازهای شبانه روح الله بود که ۱۵ اردیبهشت سال ۹۲ آن را در آغوش کشید. متن زیر روایتی از شهید کافی‌زاده از زبان همسرش الهه عبدالهی است که پیش رو دارید.

■ **آغاز یک راه مشترک**

من متولد ۱۳۶۲ هستم و همسرم روح‌الله کافی‌زاده متولد ۱۳۵۹ بود. آشنایی من و روح‌الله از نقطه همکاری پدرانمان آغاز می‌شود و به روز ۲۰ تیرماه سال ۱۳۷۸ برمی‌گردد؛ روزی که با هم عقد کردیم و ۲۷ دیماه هم مراسم عروسی‌مان را برگزار کردیم. با مراسمی بسیار ساده و مهریه‌ای اندک با روح الله زیر یک سقف رفتیم. حاصل این ازدواج اسما متولد ۱۳۸۰ و حسین‌مهدی متولد ۱۳۸۶ است.

روح‌الله از سختی‌های شغلش و مأموریت‌های طولانی‌مدت برایم گفته بود و من همه آنها را پذیرفته و همپای او کنارش بودم. سال ۹۲ گویا سختی نبودن‌های طولانی‌مدتش در این ۱۴ سال او را برای فاش کردن سفر سوریه معذب کرده بود. بعد از ثبت نام و انتخابش برای عزیمت به جبهه، بدون اینکه من را در جریان بگذارد راهی شده بود. اما دل همسرانه و پدرانه روح‌الله تاب نداشت و تا به مرز سوریه رسید، تماس گرفت و خبر داد که کجاست و به چه سفری رفته است. من ماندم و دل بی‌تابم. کاری از دستم برنمی‌آمد. دل را به دل بی‌قرار بی‌بی گره زدم و سپردمش به خدا.

■ **با هم گریه کردیم**

روح‌الله مکانیک تانک بود. در سوریه در حال تعمیر تانکی بود که سرش را هدف می‌گیرند و با شلیک گلوله او را به شهادت می‌رسانند. همسرم در همان اعزام اول گوشه‌ای از بهشت را در ۱۵ اردیبهشت ۹۲ خرید. روز شهادت روح‌الله هوا بارانی بود. آسمان هم بر غربت ما می‌گریست و من بی‌خبر از رسیدن روح‌الله به آرزویش خوابم برد. در خواب دیدم پدرم گردنش زخمی است. سرش را برمی‌دارد و زخم را پاک می‌کند و باز سر را می‌گذارد. چند روز بعد با شنیدن نحوه شهادت روح‌الله خوابم تعبیر شد. روزی برادرم برای خبر دادن شهادت روح‌الله به منزلمان آمد. دل بی‌تاب و رخسار دگرگونش را که دیدم همه چیز را متوجه شدم. هرچه طفره رفت فایده نداشت. بغضش که ترکید با هم برای پرواز روح‌الله گریه کردیم.

■ **اولین شهید نجف‌آباد**

اولین شهید مدافع نجف‌آباد استان اصفهان بود. وقتی پیکرش را از فرودگاه به پادگان آوردند به خاطر ازدحام جمعیت فقط برای چند دقیقه در تابوتش کنار رفت و آخرین دیدارمان شد. ازدحام جمعیت بهانه بود، انگار تاب بی‌صبری‌هایم را نداشت. ای کاش ملاقاتم خصوصی بود تا ناگفته‌هایم را در گوشش زمزمه می‌کردم و جبران خداحافظی کوتاهمان می‌شد.

در مراسم آنقدر مات و مبهوت عظمت پرواز روح‌الله و دلتنگی‌هایم بودم که یادگاری‌هایش (فرزندانمان) فراموشم شده بود. وقتی مراسم تمام شد همه تلاشم را برای آرامش آنها کردم. اسما ۱۲ ساله بود. بهتر مرا درک می‌کرد ولی حسین‌مهدی به خاطر سن کم عصبی شده بود و تاب دیدن بچه‌ها را با پدرانشان نداشت. بازی‌اش شده بود مداحی و روضه‌خوانی روبه‌روی عکس و اعلامیه‌های پدر.

■ **بابا جان داد**

وقتی حسین مهدی کلاس اول رفت و به درس بابا آب داد رسید این جمله به زبانم نمی‌آمد تا برای پسر بخوانم. می‌گفتم مادر از این جمله بگذر برایت چیز دیگری دیکته کنم «بابا جان داد!» شرایط خیلی سخت بود. روح‌الله برایم هم پدر بود و هم همسر اما او با شهادت زنده شد و این مرا آرام می‌کرد. باید تسلیم خواست خدا شوم و یادگاران او را درست تربیت کنم. چراکه انگشت اشاره همه به سمت آنهاست.

تمام زندگی‌ام با روح الله خاطره است. می‌گفتم هر روز صبح زود سر کار می‌روی حداقل جمعه‌ها بخواب. می‌گفت وقت برای خواب زیاد است باید دعای ندبه را بخوانم. نیمه‌های شب وقتی برای نماز شب بلند می‌شد بسیار مراعات می‌کرد تا کسی بیدار نشود گاهی با نور موبایلش نماز می‌خواند. روح‌الله بسیار خانواده‌دوست بود و صله‌رحم برایش اهمیت داشت. بچه‌ها هم به او علاقه داشتند، نمی‌گذاشتند در را با کلید باز کند. تا کلید می‌انداخت بچه‌ها در را باز می‌کردند. همیار من در کارهای خانه بود. آخرین خانه‌تکانی سال نو را خودش انجام داد و برای خانه خرید بسیاری کرده بود گویا می‌دانست باید خانه پر از آذوقه باشد!

ویژگی‌های اخلاقی روح‌الله در دلنوشته‌اش مشخص بود. دنیا برایش ارزش نداشت و آنقدری می‌خواست که ما در آرامش باشیم. او آخرت را بر دنیا ترجیح داد. «خدایا وقتی بهترین آشیانه برای خانواده‌ام در این دنیا مهیا شد که محتاج کسی نباشند، کمک کن تا از این دنیا خوب پر بکشم.» شاید اعزام جوانان و مقاومت آنها در آن سوی مرزها سخت باشد اما جهاد در خانه سخت‌تر است. بدانند هیچ مرگی بالاتر از شهادت نیست و حق پیروز است.

در آخر هیچ انتظاری ندارم جز یاری رهبر و زنده نگه‌داشتن یاد شهدا.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٤۷۹٤

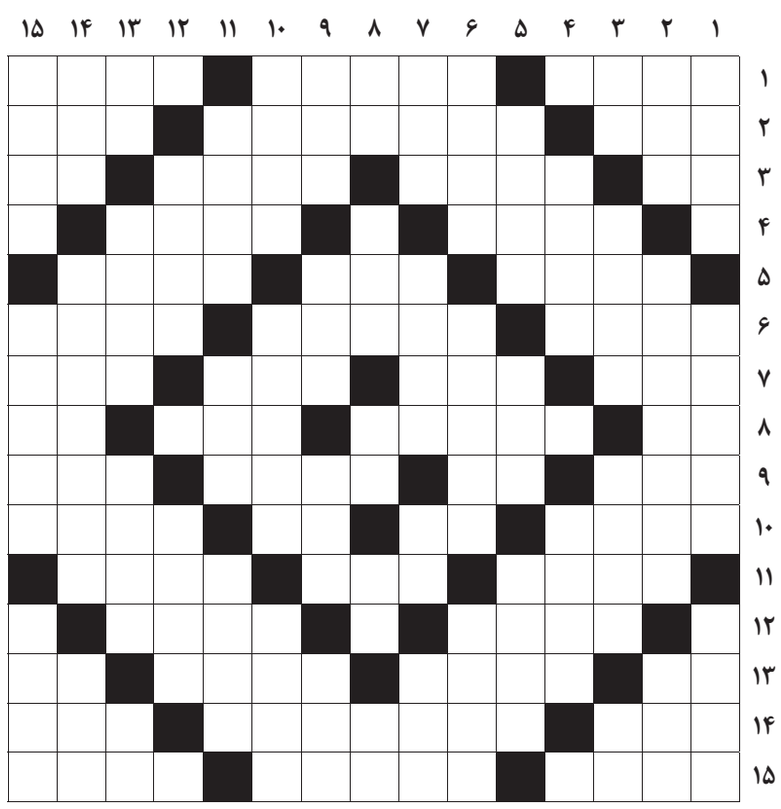

از راست به چپ

■ ۱- مسجد معروف داراب شیراز- واژه پیام‌رسان در تلفن همراه و رایانه- پیامبر زیباروی ■ ۲- شهر باران- ماده قندی موجود در گیاهان- از امراض جلدی ■ ۳- تکرارش درخت صدای الاغ است- تفنگ قدیمی- خودروی وطنی- صابون خیاطی ■ ۴- از لوازم التحریر- پیامبری که پس از گذراندن بیماری‌های سخت دوباره جوان شد ■ ۵- سفره- بدان و آگاه‌باش- امیران ■ ۶- از آهنگ‌های موسیقی ایرانی- هدایت پیام عصبی از جسم سلولی به انتهای نرون- خبرگزاری ایتالیا ■ ۷- دو تا نیست- از نمازهای واجب- نیم- پایتخت یونان ■ ۸- از بت‌های جاهلیت- عامل بیماری فلج اطفال- نوعی آچار- شمردن ■ ۹- کرکس- نت میانی- رود شمال شرقی ایران- نوعی آجر ساختمانی ■ ۱۰- پرده‌در- رطوبت- حرف انتخاب- پیشوای مذهبی ■ ۱۱- آحاد- از گناهان کبیره- یکی از نام‌ها و صفات باری‌تعالی ■ ۱۲- پول چین- جای دوشاخه ■ ۱۳- ترک استخوان- صدای خنده- جوی پرآب و بسیار بخشنده- موجود فراطبیعی ■ ۱۴- همراه تب- از بخش‌های اوستا- از شما دور باد ■ ۱۵- پیامبری از نسل حضرت ابراهیم- قندی که در تمام سلول‌های گیاهان، مخصوصاً میوه‌های یافت می‌شود- سیمای منتظران مهدی(عج) در این دعا ترسیم شده است

از بالا به پایین

■ ۱- مهم‌ترین عامل تصادفات مرگبار- نوعی گیاه گوشتخوار- شهری در گیلان ■ ۲- پراکندن- به معنای خسیسی است- تقوا ■ ۳- نام قدیم یزد- بازیکن پرآوازه آاس رم ایتالیا- رشته‌کوه امریکای شمالی- سوی و طرف ■ ۴- بابت- آهنگر شاهنامه ■ ۵- روسا- ابزار ورزش زورخانه- زدنی نارفیق ■ ۶- تونل زیردریایی بین فرانسه و انگلستان- مهد دلیران- وال ■ ۷- محل پرتاب موشک- یک صدم در سیستم متری- نوعی رنگ مو- خردل بی‌سر ■ ۸- رمق آخر- آخرین کلمه قرآن- پسوند شباهت- راه میان‌بر- از اقمار مشتری ■ ۹- زنگ گردن چهارپا- الفبای خوراکی- نوعی پرش عصبی- باغ غصب‌شده حضرت زهرا ■ ۱۰- خدای هندوها- مسیحی- ریشه مو ■ ۱۱- کرم کدو- آسمان- ملخ ■ ۱۲- مجلس قانونگذاری روسیه- سفید ■ ۱۳- شبکه و سایت- جوان- کلید بهشت- ناپسند ■ ۱۴- غذای تزریقی- کوشش کشورهای پیشرفته برای تسلط سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی بر کشورهای ضعیف- نوعی حکم ■ ۱۵- سوره با سجده واجب- جسم و کالبد- امام علی می‌فرمایند انجام ندادنش آسان‌تر از ترک آن است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

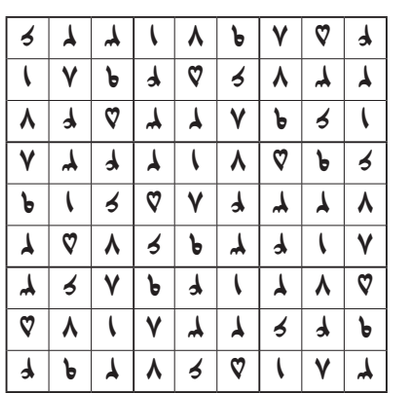

جدول کلمات متقاطع
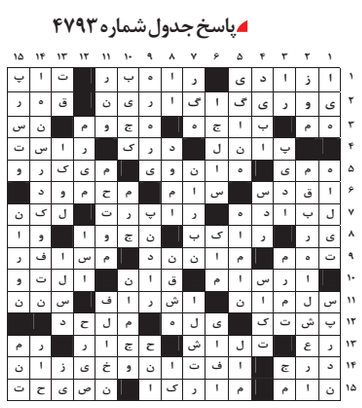
پاسخ جدول شماره ۴۷۹۳